

تحلیل ساختار رساله فی حالة الطفولية

بر مبنای الگوی کنشگر گرماس

مجید هوشنگی *

عارفه حجتی **

چکیده

در دوره نقد نو و با شکل‌گیری روش‌های جدید در روایت‌شناسی، الگوهای متعددی در زمینه شناخت و نقد روایت ظهور کرد. در این میان، الگوی گرماس با الهام از روایت‌شناسی پراپ، و با تکیه بر اصل فلسفی تقابل، سعی داشت روایت‌ها را بر مبنای نیروهای کنشگر شش‌گانه فاعل / مفعول (هدف)، یاری‌رسان / بازدارنده، فرستنده / دریافت‌کننده در یک نظام نوین تحلیل متن بررسی کند. از سویی، سهروردی به سبک و روش پیش‌متنی و با تکیه بر داده‌های فلسفی خود، از زبان روایت و تمثیل در جهت تبیین و تشریح اندیشه‌های خود به‌گونه‌ای بهره‌جسته است که می‌توان برخی روایات او را از منظر گرماس تحلیل و بررسی کرد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی ساختار تقابلی‌ها را در رساله فی حالة الطفولية بررسی کرده است. طبق یافته‌ها، شاکله این روایت، به‌صورت لایه‌ای و تودرتو، برخاسته از مشخصه‌های فکری و الگوهای مسلط بر ذهن سهروردی است و حضور کنشگرها در این روایت کامل است و در برخی خرده‌روایت‌ها در قالب سیالیت نقش‌ها مشاهده می‌شود. از سویی دیگر، با وجود حضور هر سه پی‌رفت در روایت کلان و خرده‌روایت‌ها، پی‌رفت غالب را می‌توان میثاقی دانست که در جذابیت روایت نسبت به دیگر رسائل سهروردی نقش دارد. در نهایت، همسویی مفعول / هدف در روایت کلان و چهار خرده‌روایت دیگر، به برجستگی این هدف یعنی «رسیدن به آرامش» در نظام فکری او خواهد انجامید.

کلیدواژه‌ها: روایت‌شناسی، گرماس، سهروردی، فی حالة الطفولية.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، m.houshangy@alzahra.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران، arefe997@gmail.com



تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۱، شماره ۹۴، بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۳۰۹-۳۳۶

An Analysis of the Structure of *Fi Halat al-Tufulliyah* Treatise Based on the Actantial Model of Greimas

Majid houshangi*
Arefeh Hojjati**

Abstract

In the period of new criticism and with the formation of new methods of narratology, several patterns emerged in the field of narrative recognition and criticism. In the meantime, Greimas's model, inspired by Propp's narratology, and relying on the philosophical principle of contrast, tried to analyze narratives based on the six actants of subject/object (goal), helper/opponent, sender/receiver in a new text analysis system. On the other hand, Suhrawardi, in a pre-textual style, and relying on his philosophical data, used the language of narration and allegory to explain his thoughts in such a way that some of his narrations can be analyzed from the perspective of Greimas. Based on a descriptive-analytical method, this research has analyzed the structure of contrasts in *Fi Halat al-Tufulliyah* treatise. The results indicated that the structure of this narrative is in a layered and nested form, arisen from the thought characteristic and dominant patterns in Suhrawardi's mind and the presence of actants in this narrative can perfectly be seen and in some micro-narratives it is in the fluidity of roles. On the other hand, despite the presence of all three action elements in the macro-narrative and micro-narratives, the dominant action element can be considered as a covenant that plays a role in the attractiveness of the narrative compared to that of other Suhrawardi's treatises. Finally, the object/goal alignment in the macro-narrative and the other four micro-narratives would lead to the prominence of this goal i.e., "reaching peace" in his thought system.

Keywords: Narratology, Greimas, Suhrawardi, *Fi Hālat al-Tufulliyah*.

* Assistant Professor in Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran, (Corresponding author) m.houshangi@alzahra.ac.ir

** MA in Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran, arefe997@gmail.com

۱. مقدمه

از آغاز شکل‌گیری آثار ادبی، تلاش‌های بسیاری در جهت فهم ویژه و متفاوت از متن شکل گرفت که هر کدام از این تلاش‌ها، با اولویت‌بخشیدن به یکی از سه محور مؤلف، متن، مخاطب در چرخه ادبیات، سعی داشته‌اند به معنای متفاوتی از سوژه دست یابند. نهضت‌های نقد نوین مطالعات ادبی در قرن بیستم را می‌توان نقطه عطفی در شناخت، درک معنا و زیبایی اثر ادبی با محوریت اصل تفکیک مؤلف و دفع استیلای او بر متن توصیف کرد. در این رویکرد، که «ادبیات کاربرد ویژه زبان به‌شمار می‌آید و با انحراف از زبان عملی^۱ و درهم‌ریختن آن متمایز می‌گردد» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۴۷)، نوعی قیام دربرابر ملاحظاتی شکل گرفت که در متن ادبی به دنبال ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی و حتی احوال و زندگی‌نامه صاحب اثر بودند و «گویی خود اثر ادبی در درجه دوم اهمیت قرار دارد؛ یعنی اثر فقط روشنگر زمینه آن دوره می‌شود» (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۳۸). لذا در رویکرد نوین، روش فهم آثار ادبی «واکاوی ساختار متن است نه جست‌وجو در منابع مناقشه‌پذیر برون‌متنی» (حسن‌لی، ۱۳۸۷: ۳۱). این منطق فکری، نهضت ساختارگرایان را برمبنای عبور از گزاره‌های فرامتنی و استقرار بر تکیه‌گاه خود متن شکل داد. آنان، ضمن آنکه می‌دانستند تنها از رهگذار خود متن می‌توان به درک اثر ادبی رسید، باور داشتند که فرم و محتوا دربرابر یکدیگر قرار نمی‌گیرند و معتقد بودند که «محتوا همان چیزی است که از طریق صورت به وجود می‌آید» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۱: ۷۴). پیشگامان این رویکرد نقادانه در نهایت توانستند توجه مخاطب خاص را از محتوای خاص به سمت فرم و ساختار اثر نیز معطوف کنند و به نوعی «ادبیات را به حوزه‌ای قائم به ذات تبدیل کردند» (پاینده، ۱۳۸۸: ۴۴). اما، حوزه مطالعات ساختاری، به شعر محدود نماند و به سرعت به گستره روایت بسط پیدا کرد. پیش‌تاز این مسیر ولادیمیر پراپ^۲ (۱۸۹۵-۱۹۷۰) با بررسی یکصد داستان عامیانه روسی، به الگویی مشترک در ساخت و چارچوب همسان حکایت‌ها رسید. او در کتابی تحت عنوان ریخت‌شناسی قصه‌های پریان هفت نقش فراگیر برای تمام روایات تعریف کرد. این خلاقیت در شناخت روایت، دیگر ساختارگرایان را به این باور رساند که تمام حکایت‌ها قابلیت آن را دارند تا به واحدهای ساختاری کوچک‌تری تبدیل شوند (سلدن، ۱۳۷۷: ۱۱۷-۱۱۸). از مهم‌ترین پیروان پراپ، آلژیرداس گرماس^۳، زبان‌شناس و نشانه‌شناس فرانسوی، بود که مطالعات او با تکیه بر مبانی معرفت‌شناسی و

تحت تأثیر تقابل‌های دوگانه استراوس، توانست الگوی فراگیر و کارآمدی در تکامل نظریه روایت عرضه کند. گرماس با عقیده به این نکته که تمام مفاهیم دنیای بیرون از طریق عوامل متضاد و متقابل خود قابل شناسایی هستند و «اساساً تفکر انسانی بر این بنیاد استوار است: بد/خوب، زشت/زیبا، شب/روز و در آثار ادبی نیز باید به دنبال این تقابل‌ها بود» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۸۲)، یک الگوی پدیداری-ساختاری در روایت‌شناسی خلق کرد؛ زیرا معتقد بود که «همین رابطه تقابل یا تضاد است که کنش بنیادی گسست و پیوست، هجر و وصل، قهر و آشتی و غیره را خلق می‌کند» (سجودی، ۱۳۸۴: ۶۶). لذا، الگوی کنشی خود را در قالب سه جفت متضاد از کنشگران احتمالی درون یک روایت پی‌ریزی کرد. او علاوه بر تأثیر گرفتن از پراپ، این عنصر روایی را از زبان‌شناس فرانسوی، لوسی‌ین تنیر، وام گرفت و در شکل اولیه نظریه خود «این کارکردها [را در] سه مجموعه سوژه-ابژه، فرستنده-گیرنده، و یاری‌گر-حریف شکل داد» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۰۹).

در سوی دیگر، شهاب‌الدین یحیی سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ق) برای تبیین فلسفه اشراق، رسانی به زبان فارسی و عربی نگاشته است که این روش فلسفی می‌تواند برخاسته از تاسی به پیشینه متنی قرآن و دیگر آثار فلسفی-عرفانی چون رسائل ابن‌سینا و متون حکمت خسروانی باشد. البته، سهروردی برای بیان مفاهیم باطنی و صوفیانه خود لازم بود تا به تمثیل روی آورد؛ به همین دلیل، داستان‌های سهروردی در رده «تمثیل‌های رمزی» جای گرفته‌اند (فتوحی، ۱۳۸۳: ۱۶۱). او با بهره‌مندی از بافتار رمزگانی و ساختی نمادین، بسیاری از مکاشفات و مشاهدات خود را در قالب کنش‌ها و گفتار شخصیت‌های روایت بیان کرده است تا راهی باشد به منظور فهم و درک هرچه بیشتر فلسفه اشراق برای بخش وسیع‌تری از مخاطبان. همچنین، کاربردی روایت در تبیین اندیشه سهروردی می‌تواند متأثر از وضعیت زیستی حاکم بر این دوره و ابزاری برای عبور از وضعیت خفقان‌آور دوره زندگی نگارنده این حکایات باشد (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۶: ۴۱). حال، نفس روایات سهروردی، با هر فلسفه‌ای، می‌تواند سوژه‌ای مناسب برای نقد ساختاری باشد. این ادعا وجود دارد که در مطالعه ساختاری این دست روایات می‌توان با فراروی از اراده معنای مرسوم، به مفاهیمی نوآورانه در ژرف‌ساخت با تأکید بر روابط فرم و معنای این حکایات رسید؛ لذا، این پژوهش بر آن است تا با تحلیل نظام کنشگرهای متقابل در رساله‌فی *حالة الطفولیه* به این سؤال اصلی پاسخ دهد که ساختار این روایت با الگوی تحلیلی گرماس در

چه شاکله‌ای قابلیت تحلیل و بررسی خواهد داشت و زنجیره ساختاری این روایت‌ها در کدام‌یک از پی‌رفت‌های سه‌گانه، تحلیل‌پذیر و الگومند خواهد بود.

۲. پیشینه پژوهش

در خصوص پیشینه پژوهش می‌توان به یک دسته‌بندی کلی رسید؛ بدین‌قرار که بدون در نظر داشتن مقالات ارائه‌شده در همایش‌ها و سمینارها، تحلیل روایت‌های سهروردی از منظری جز ساختگرایی گرماس به‌قرار زیر خواهد بود:

پایان‌نامه به‌ناز منصور سیف‌آباد (۱۳۸۸) در مقطع ارشد با عنوان «ریخت‌شناسی داستان‌های فارسی شهاب‌الدین سهروردی» به راهنمایی سهیلا صلاحی‌مقدم و نسرین فقیه ملک‌مرزبان در دانشگاه الزهراء دفاع شده است. در همین حوزه، پایان‌نامه فاطمه جعفری (۱۳۸۸) با نظارت غلامحسین غلامحسین‌زاده در دانشگاه تربیت مدرس، با عنوان «نقد روایی آثار داستانی شیخ اشراق» نوشته شده و مقاله پژوهشی مستخرج از آن با عنوان «تحلیل رساله الطیر شیخ اشراق برپایه روایت‌شناسی» (۱۳۹۰) منتشر شده است. همین نویسنده با همکاری مجید هوشنگی، مقاله‌ای در همین حوزه با عنوان «تحلیل و بررسی رساله عقل سرخ شیخ اشراق براساس نظریه روایت تودوروف» به چاپ رسانیده است. پایان‌نامه دیگر در همین حوزه و با روش روایت‌شناسی پرابی به‌قلم مهدیه جوادی (۱۳۹۰) با عنوان «تحلیل ساختاری داستان‌های فارسی سهروردی برمبنای شیوه پراب» نوشته شده است. همچنین، آتش‌سودا و صادقی (۱۳۹۱) مقاله‌ای با عنوان «ساختار داستان‌های شیخ اشراق براساس الگوی ولادیمیر پراب» منتشر کرده‌اند. در همین سیاق، کلثوم صمدی در پایان‌نامه خود (۱۳۹۰) با عنوان «سیر تطور و تحول رساله‌الطیرها در ادب فارسی» به بررسی رساله‌الطیرها با رویکرد پراب همت‌گمارده که در تمام این پژوهش‌ها، به‌واسطه غلبه نگاه پرابی، عملاً نتایج مشترک و موازی استخراج شده است. دسته دیگر پژوهش‌ها با تأکید بر رویکرد گرماسی را می‌توان در مصادیق زیر مشاهده کرد:

نخست مقاله فاطمه تقی‌نژاد رودبند (۱۳۹۴) با نام «نقد ساختاری روایت در رساله لغت موران سهروردی» است که در دهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی به چاپ رسیده است. در بخشی از این مقاله رویکرد گرماسی به‌صورت ابتدایی مشاهده می‌شود. پژوهش دیگر در همین زمینه، کار مشترک لیلا رضایی و میثم قلخان‌باز (۱۳۹۹) با

عنوان «بررسی ساختار روایت در رساله فی حقیقه العشق سهروردی» است که در آن تقابل کنشگرها به‌نمایش گذاشته شده است. پژوهشی دیگر که متمرکز بر روایات سهروردی با رویکرد گرماسی است، به‌قلم نویسندگان مقاله حاضر در نشریه ادبیات عرفانی (۱۴۰۱) دانشگاه الزهراء(س) با عنوان «تحلیل تطبیقی الگوی کنشگر در رسائل فارسی سهروردی از منظر گرماس» منتشر شده است که به بررسی تطبیقی سه رساله سهروردی با رویکرد تقابلی‌های دوگانه گرماسی پرداخته است. می‌توان وجه نوآورانه پژوهش حاضر را در بررسی و تحلیل ارتباط نشانه‌های فرمی با حوزه دلالت‌های معنایی در رساله فی حالة الطفولیه از منظر گرماس دانست که تاکنون از نگاه پژوهشگران مغفول مانده است.

۳. مبانی نظری

یکی از مفاهیم مهم در نقد معاصر، تحلیل ساختاری روایت‌هاست که مسئله کلان آن پیروی داستان‌ها از نظام زبان است تا از جامعه داستان‌ها. چه روایات فولکلور و چه داستان‌های کوتاه و بلند و رمان‌ها. سازمان‌دهی علمی و منسجمی ارائه دهد. «ساختارگرایی ادبی به‌دنبال آن است تا علمی‌ترین مبنای ممکن را برای مطالعات ادبی فراهم آورد» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۲۶). متعاقباً، مقوله‌های مرتبط با روایت در دوره جدید با استیلای نظریه‌های زبان‌شناسی به‌ویژه آرای دو سوسور^۴ در ساختاری نو و در حوزه نظام زبان مورد توجه قرار گرفت. در این نگاه نو، ساخت روایت و داستان به گستره نحو زبانی نزدیک شده است؛ تا آنجا که علاوه بر سوسور متفکرانی همچون بارت نیز با تأیید ارتباط میان ساختار روایات و قواعد زبان‌شناسی بر این باورند که «روایت یک جمله بلند است» (برتنز، ۱۳۸۲: ۹۴). این بدان معناست که ماهیت روایت همانند نظام دستوری، ماهیتی فراگیر و قابل تعمیم به همه داستان‌ها دارد و از همان قواعد نحو پایه پیروی می‌کند، درست همان‌گونه که پرداخت جمله از قواعد نحو پیروی می‌کند (ر.ک: هارلند، ۱۳۸۵: ۳۶۱). پراپ در جایگاه پیشگام این مسیر با فهم این نکته مهم که تمام انواع روایت‌ها، علی‌رغم برخورداری از محتوای متفاوت، نوعی چارچوب یکسان دارند، هفت نقش ویژه برای آنها در نظر گرفت و پس از گذر سالیان متمادی گرماس هم در تکمیل و تلخیص نظریه پراپ شش کنشگر دیگر را معرفی کرد. این نظریه ساختارگرایی که پراپ، اشتراوس، گرماس و تودوروف به‌دنبال احیای آن بودند، به روایت‌شناسی ساختارگرا^۵ مشهور است که «از پاره‌های قیاس‌های زبانی مقدماتی آغاز می‌شود. [در این شیوه] نحو (قوانین

ساختمان جمله) مدل اساسی قوانین روایتی است» (سلدون و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۱۴۱). گرماس با تأثیرپذیری از عقاید زبان‌شناسان باور دارد هر متن ادبی قابلیت بررسی در دو سطح زبانی را دارد: «یکی سطح ژرف‌ساخت که دربرگیرنده الگوی کنش است و زیاست و دیگری روساخت که از الگوی ژرف‌ساخت منشأ می‌گیرد» (سجودی، ۱۳۸۴: ۶۴). او نظریات ساختارگرایانه خود را در کتاب معروف معنائشناسی ساختارگرا^۶ بیان کرد. الگوی معروف کنشی او، که می‌تواند معیاری برای بررسی تمام روایات در حوزه نقد نوین ادبی با رویکرد ساختاری باشد، در شاخص‌های زیر قابل تبیین است:

۱.۳. الگوی کنشی گرماس

گرماس الگوی خود را به‌تبعیت از پراب که هفت نقش کلان را در طرح روایت ارائه داد. در شش «عامل کنشگری»^۷ پیشنهاد کرد تا «دسته‌بندی‌های کلی حاکم بر تمام روایت‌ها فقط متشکل از شش نقش یا مشارکت در سه تقابل دوتایی باشد» (تولان، ۱۳۸۳: ۸۲). قالب سه‌جفت متضاد مستخرج از اصل تقابل‌ها در نظام فلسفی است؛ یعنی:

انسان‌ها با ساختاربخشیدن به جهان در قالب دو نوع از جفت‌های مخالف مفهوم‌سازی می‌کنند: الف متضاد ب است و الف (نفی الف) متضاد ب (نفی ب) است. به‌بیان‌دیگر، ما هر چیزی را از طریق دو جنبه‌ای که دارد درک می‌کنیم: متضاد آن (متضاد عشق نفرت است) و نفی آن (نفی عشق به‌معنای فقدان عشق است) (تایسن، ۱۳۹۴: ۳۶۴).

او که ارتباط میان این شش کنشگر را با رمز «الگوی کنشی» بیان کرده است، باور دارد «اهمیت روایت براساس چنین ساختارهایی فهمیده می‌شود» (پرینس، ۲۰۰۳: ۱-۲) و روایت‌ها به فراخور کنشی که درصدد انجام آن هستند در سه محور «خواسته، قدرت و ارسال» (هبرت، ۲۰۰۵: ۶۳) جای خواهند گرفت. از آنجاکه فلسفه وجودی قهرمان رسیدن به هدف است، محور خواسته در بین قهرمان و هدف قرار می‌گیرد. محور قدرت نیز به قهرمان در رسیدن به هدف یاری می‌رساند و قهرمان را به مفعول ارزشی نزدیک‌تر می‌کند. در محور ارسال، فرستنده کنشگری است که قهرمان را در رسیدن به هدف ترغیب می‌کند. این شش کنشگر با محورهای مربوط به آنها در شکل زیر قابل ترسیم‌اند:

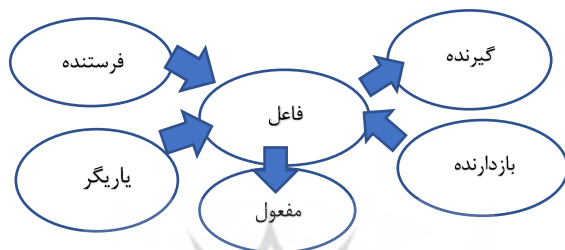
خواسته	فاعل
	مفعول
قدرت	یاری‌رسان
	بازدارنده
ارسال (مأموریت)	فرستنده
	گیرنده

گرماس نخستین کنشگر را «فاعل^۸ / قهرمان^۹» نام‌گذاری می‌کند که به‌دنبال «مفعول / هدف»^{۱۰} است؛ یعنی هدفی که مقصود و غایت قهرمان روایت است. البته، این «مفعول، شخصیت‌های کلی و عمومی‌اند تا اشخاصی در معنای دقیق کلمه» (تولان، ۱۳۸۳: ۸۳) و جا دارد به‌عنوان مفعول ارزشی در این پژوهش تعریف شود. کنشگر دیگر «فرستنده»^{۱۱} است که قهرمان را برمی‌انگیزد که به‌سمت هدف حرکت کند. در مقابل او، کنشگر «گیرنده»^{۱۲} قرار گرفته که جریان انتفاع و بهره‌ اصلی روایت به‌سمت اوست و گاه می‌تواند خود فاعل یا کنشگر دیگری باشد. کنشگر دیگر «یاریگر»^{۱۳} است که قهرمان را در جهت دستیابی به مفعول کمک می‌کند و در نقطه مقابل آن، «بازدارنده»^{۱۴} است که رسالتش ایجاد مانع در مسیر رسیدن فاعل به هدف است. این کنشگرها می‌توانند هویت انسانی یا هویت دیگری داشته باشند.

پویایی از دیگر ویژگی‌های این الگوی کنشی تلقی می‌شود؛ یعنی کسی که تصمیم می‌گیرد به هر شخصیت در هر کجای داستان عنوان چه کنشگری را بدهد خواننده حکایت است (برتز، ۱۳۸۲: ۸-۹). نکته مهم در نظام تقابلی این است که قهرمان در برابر هدف قرار می‌گیرد؛ به‌این‌معنا که بن‌مایه داستان به‌واسطه خواسته و هدفی شکل گرفته است؛ پس حرکت قهرمان روایت به‌سوی هدف است. ازسویی، فرستنده در برابر سودبرنده (گیرنده) قرار می‌گیرد و درنهایت، یاریگر در برابر بازدارنده، که این بخش، مبین حمایت یا کنش بازدارندگی میان دو محور قبلی است.

نکته بسیار مبنایی در تحلیل گرماسی از روایت آنجاست که از منظر او کنشگر محدودیتی در مصداق ندارد؛ یعنی علاوه‌بر آنکه قادر است یک چیز، شخصیت انسانی یا حتی یک مفهوم همچون عشق و نفرت را دربرگیرد، می‌تواند شامل بیش از یک نقش کنشی نیز باشد؛ یعنی مثلاً مفهومی همچون عشق در جریان یک روایت با فرض آنکه کنشگر فرستنده به‌حساب می‌آید، توانایی آن را دارد که کنشگر مفعول یا حتی یاریگر هم باشد؛ بنابراین، واژه بازیگر یا حتی شخصیت هرگز نباید بر کنشگران الگوی گرماس اطلاق شود. می‌توان گفت «کنشگران

مقوله‌های موجود در تمامی روایت‌ها هستند، حال آنکه بازیگران در روایت‌های مختلف ویژگی‌های منحصر به فردی دارند» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۵۰). پس در این الگو چند بازیگر امکان دارد زیرمجموعه یک کنشگر قرار بگیرند. از سوی دیگر، در یک حکایت لزومی ندارد تمام کنشگران تعریف شده حضور داشته باشند، بلکه این نظریه ناظر بر آن است که کامل‌ترین نوع روایت دربرگیرنده چه نقش‌های کنشی خواهد بود. در نمودار ذیل، کنشگران الگوی گرماس و رابطه میان آنها معلوم شده است:



۲.۳. طرح نحوی پی‌رفت‌ها در الگوی گرماس

گرماس جریان پی‌رفت روایت را در سه ساختار و زنجیره‌ی روایی دسته‌بندی کرده است، شامل پی‌رفت میثاقی،^{۱۵} پی‌رفت اجرایی،^{۱۶} پی‌رفت انفصالی.^{۱۷} بنابر نظر او، در هریک از روایت‌ها، ابتدای داستان پیمانی از قهرمان حکایت گرفته می‌شود (میثاقی) تا ضمن گذراندن مراحل و آزمون‌هایی (اجرایی) معلوم شود که آیا به آن پایبند خواهد بود یا خیر؛ و این خود مستلزم حضور پیمان‌گیرنده و قهرمان در لباس کارفرما و متعهد، آزمون‌گیرنده و آزمون‌دهنده و نهایتاً داور و مورد داوری است (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۵۶). بنابر تصمیم نویسنده روایت، خواننده ممکن است با هریک از این محورها مواجه شود: «قرارداد (ممنوعیت) نقض مجازات/ فقدان قرارداد (بی‌نظمی) وجود قرارداد (نظم)» (سلدن، ۱۳۸۴: ۱۴۵). پس در تعریف پی‌رفت‌ها می‌توان گفت: الف) پی‌رفت اجرایی: ناظر بر تمام اتفاقاتی است که از ابتدا تا انتهای مسیر رسیدن قهرمان به هدف رخ می‌دهد؛ از قبیل نزاع‌ها و مسائل دیگر که فاعل با آنها برخورد خواهد داشت و «وابسته است به زمینه‌چینی وظایف، نقش‌ویژه‌ها، کنش‌ها و غیره»؛ ب) پی‌رفت میثاقی: ناظر بر آن است که آیا قهرمان داستان به عهده‌ی که در ابتدای روایت پس از ایجاد یک ناهماهنگی با یکی از کنشگران (مثل فرستنده) بسته است پایبند خواهد ماند یا خیر. او به فراخور عمل یا بی‌توجهی به این پیمان شایسته تنبیه یا پاداش است. به تعبیری،

«وضعیت داستان را به‌سوی یک هدف راهنمایی می‌کند، همچون اراده به انجام کاری یا سرباززدن» (۳) پی‌رفت انفصالی: درنهایت، پی‌رفت انفصالی که «دگرگونی‌ها و حرکت‌ها را دربرمی‌گیرد» (احمدی، ۱۳۷۲: ۱۶۲) و ناظر بر مسیر حرکت داستان از منفی به مثبت یا مثبت به منفی است و به‌طور کلی، تغییر مسیر در داستان را نشان می‌دهد. مثلاً، اگر قهرمان داستان انتخابی در جهت نزدیک‌تر شدن به مفعول روایت داشته باشد یا برعکس، می‌توان آن را جزئی از پی‌رفت انفصالی دانست.

ممکن است ناقد ادبی در پیرنگ داستان شاهد حضور هر سه پی‌رفت میثاقی، اجرایی و انفصالی باشد، با این تفاوت که ما در هر حکایت حضور یکی از این‌سه را پررنگ‌تر از دیگر پی‌رفت‌ها خواهیم یافت؛ برای مثال، در داستان هبوط آدم، پی‌رفت میثاقی از پی‌رفت‌های دیگر در نظرگاه خواننده ملموس‌تر است؛ چراکه حضور یا غیبت قهرمان داستان در بهشت منوط به پایبندی یا عدم پایبندی به پیمان با خداست و مسیر روایت اصلی براساس نقض این عهد مشخص می‌شود. درنهایت، باید اشاره کرد که طرح مبنایی دیگری که در تحلیل گرماسی مشهود است و به دانش نشانه‌شناسی او بازمی‌گردد، «تمایزی است که او [میان روستاها و ژرف‌ساخت‌ها قائل شد، و استفاده او از (مربع نشانه‌ای) برای توصیف ژرف‌ساخت‌ها و نظامی که برای عناصر روایی طراحی کرده بود» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۱۵۲). این مسئله مخاطب ناقد را به‌سمت تحلیل روابط کنشگرها با نظام معنایی سوق می‌دهد که پژوهش حاضر تا حدودی سعی در ارائه نتایجی از این دست خواهد داشت.

۴. تحلیل رساله فی حالة الطفولية

۴.۱. طرح روایت

راوی به‌یاد می‌آورد که در کودکی، و هنگام بازی، عده‌ای را دیده است که با کتاب به مکتب می‌رفتند. از آنها مقصود را می‌پرسد و پاسخ می‌دهند که تنها استاد این حقیقت را می‌داند. راوی از اینکه همراه آنها به نزد استاد نرفته پشیمان شده است و بازمی‌گردد تا استاد را بیابد. فردی را می‌بیند که در صحرائی ایستاده و از او منزل استاد را می‌پرسد. معلوم می‌شود که او همان استاد است. پس، از او درخواست می‌کند که به او علمی بیاموزد. شیخ لوحی در پیش می‌آورد و شروع به آموزش الفبا به سالک می‌کند. پس از آن، راوی نیز به‌صورت جدی به مطالعه و علم می‌پردازد. روزی از روزها، سالک با فردی ناهل به محضر شیخ می‌رود و حالتی

را که بر او عارض شده است برخلاف قاعده رازداری در سلوک برای ناهل شرح می‌دهد. به دلیل افشای راز تنبیه می‌شود و شیخ ترکش می‌کند. سالک روزها به دنبال او می‌گردد، اما نمی‌یابدش، تا آنکه پیری در خانقاه پس از آگاهی یافتن از ماجرا، ضمن سرزنش سالک، او را به محضر شیخ می‌برد. شیخ در همان جلسه به منظور آنکه سالک را متوجه عمل زشت افشای راز و عواقب آن و همین‌طور ویژگی‌های فرد ناهل کند، روایت‌ها و تمثیل‌هایی نقل می‌کند؛ از جمله داستان «سمندر و بط» و تمثیل «شمع خیس». شیخ ضمن آوردن تمثیل «بیمار تن و طبیب جسم» رابطه آن دو را همچون رابطه طبیب دل و بیمار می‌داند و معتقد است طبیب دل برای درمان بیمار، او را به گذر از سه مقام تشویق می‌کند که در نتیجه آن فرد بیمار خود به جایگاه طبابت می‌رسد. شیخ نیروی محرکه همه چیز را آفتاب می‌داند و همه جهانیان را منت‌دار او می‌شمارد. پس از پاسخ به برخی سؤالات نجومی و افلاکی سالک، تأکید می‌کند که انسان‌ها بر سر مساحت اندکی از ملک زمین با هم به جدال پرداخته‌اند، در صورتی که سالکان همچون بایزید بسطامی که با رمز توکل از تعلقات دنیا بریده‌اند به حقیقت رسیده‌اند. سپس حکایت تاجری را با بازرگانی مقایسه می‌کند که یکی قبل از تمام‌شدن ساخت کاخ خود ناکام می‌میرد، و دیگری پس از نجات یافتن از طوفان همه اموال خود را ترک می‌کند تا به عافیت حقیقی برسد. پس از رسیدن به سؤالات مربوط به آیین سماع، شیخ ضمن تشبیه تن به قفس و تشبیه مرغ به جان آدمی، آن دو را به‌طور پیوسته در جدال می‌داند و سپس هشدار می‌دهد که هر کبودپوشی صوفی حقیقی نیست.

این رساله همچون دیگر رسائل سهروردی چون *روزی با جماعت صوفیان و آواز پر جبرئیل* و...، از یک طرح اولیه و ثانویه تشکیل شده است که در دل آنها مجموعه‌ای از چند خرده‌روایت حضور دارند.

۴.۲. روایت کلان: راوی و شیخ

آنجا که راوی تصمیم می‌گیرد به دنبال تحصیل علم برود و با شیخ آشنا می‌شود. در این حین، سؤالات و پاسخ‌هایی بین او و مرشد ردوبدل می‌شود.

– فاعل

فاعل همان راوی است. در تمام رسائل فارسی سهروردی، فاعل طرح کلی داستان همان راوی می‌تواند باشد. در اینجا نیز راوی در جایگاه قهرمان در ابتدای مسیر سلوک قرار دارد؛ یعنی

«در طفولیت: در ابتدای راه سلوک» (پورنامداریان، ۱۳۸۹: ۳۳۹). پس، می‌توان گفت راوی در ابتدای راه سلوک است و نماد تمام عارفانی است که در ابتدای مسیر سلوک‌الی‌الله هستند. همچنان که کودکان نشانهٔ افراد مبتدی در این مسیر هستند. «کودکان کنایه از مرحلهٔ ابتدایی است که هنوز وارد در مرحلهٔ سیروسلوک نشده است» (سجادی، ۱۳۷۶: ۲۱۵).

– مفعول / هدف

مفعول و هدف راوی و هم‌درس‌هایش از شروع مسیر، همان‌طور که در خود روایت ذکر شده است، حصول علم است. در چرایی هدف‌بودنِ نفس علم در روایت سهروردی باید توجه داشت که درست است که شیخ اشراق تحت تأثیر فلسفهٔ مشاء بوده، و علم و تعقل را نتیجهٔ حصول صورت اشیاء در ذهن می‌داند، اما درنهایت بر این باور است که علم حاصل ماهیت نوری نفس و حضور و ظهور اشیاء برای نور اعلام خواهد بود؛ و در مراحل کمال اندیشهٔ خود، دایرهٔ آن را «به علم و حیات خداوند هم تعمیم می‌دهد و علم حیات ذات حق را عین نورالانوار بودن او می‌داند» (غفاری، ۱۳۸۹: ۸۷). لذا، منظور و هدف از علم در اینجا هدف غایی است. می‌گوید: «کودکی چند را دیدم... گفتند به مکتب از بهر تحصیل علم (می‌رویم)... گفتم گوی علم چه باشد؟ و من چرا با ایشان پیش استاد نرفتم و از او علم نیاموختم؟» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۵۲).

– فرستنده

کودکان یا همان سالکان مبتدی که در آغاز داستان، راوی آنها را می‌بیند و مشغول رفتن به مکتب جهت یادگیری علم بودند، می‌توانند فرستندگانِ فاعل به طرف هدف باشند. جست‌وجوی درون: فرستندهٔ مفهومی قهرمان در حقیقت همان تمایل درونی و نیروی عطش او برای علم و یادگیری است. «کودکی چند را دیدم...» (همان).

– گیرنده

طبیعتاً راوی گیرنده است. در ژرف‌ساخت، سالکان مبتدی گیرندگان و سودبرندگان این حکایت هستند.

– یاری‌دهنده

شیخی که در صحرا ایستاده و در ادامهٔ داستان علم و دانش خود را در اختیار قهرمان داستان می‌گذارد، یاری‌دهندهٔ اصلی است. اما شیخ در اینجا نمادی از فرشته یا سروش غیبی است و صحرا نمادی از عالم مثال است. «ظاهراً منظور از شیخ، مرشد و راهنما است و در اینجا مرشد و پیر، شهاب‌الدین سروش غیبی است. از توصیفی که در عبارات بعد می‌کند این معنی نموده

می‌شود و ممکن است عقل فعال باشد» (سجادی، ۱۳۷۶: ۲۱۶). می‌توان گفت از آنجاکه رساله فی حالة الطفولة مبین مفهوم سلوک با تمثیل طفولیت است، حضور پیر و مرشد در آن اساسی است: «اصل اساسی آموزش‌های معنوی این کتاب، عرضه راهنمایی عملی برای طریقت روحانی است» (رضوی، ۱۳۷۷: ۵۲). مبنای روایت بیشتر از هر چیز بر یاریگری شیخ استوار است. لذا، تمام ارشادها و نصایح شیخ به منزله ابزار این یاریگری در ادامه ذکر می‌شود؛ مفاهیمی چون بحث بر سر لوح، استمرار در طلب، و غلبه بر حواس ظاهر (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۵۳) که در جریان همین کنش طرح شد.

ممکن است خرده‌روایت‌های درون این طرح اولیه را یاری‌رسان‌های دیگری در بستر روایت قلمداد کنیم: خرده‌روایت‌های «بط و سمندر»، «بیمار دل»، «تاجر و کاخش»، «بازرگان و کشتی» و تمام ارشادها در ضمن داستان‌ها از همین نوع می‌تواند قلمداد شود.

– بازدارنده

در آیین اهل معنا، رازداری و کتمان سر تا جایگاه یک اصل مبنایی برجسته شده است. طبق این اصل، که از تأکیدات اهل صحو است و در رده ریاضت‌ها قرار می‌گیرد، بایست از افشای راز نزد نااهلان برحذر بود (ر.ک: صادقی حسن‌آبادی و زارع، ۱۳۹۳: ۲۷۹). در این روایت، افشای راز مهم‌ترین بازدارنده فاعل در مسیر رسیدن به هدف است.



الگوی طرح اصلی روایت راوی و شیخ (مرید و مرشد)

۴.۳. خرده‌روایت‌ها

۴.۳.۱. خرده‌روایت اول: «سمندر و بط»

شیخ به مرید حکایت سمندری را گفت که به مهمانی بط در پاییز رفته بود، بط از لذت آب سرد سخن می‌گفت، درحالی‌که سمندر به شدت از سرما رنجور بود. سمندر بط را عتاب کرد و او را رنجانید و دشنامش داد. شیخ درنهایت گفت: «اکنون تو نمی‌دانی که چون با نااهل

سخن گویی سیلی خوری و سخنی که فهم نکنند بر کفر و دیگر چیزها حمل کنند و هزار چیز از اینجا تولد کند» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۵۴). همان‌گونه که از ظاهر امر هم مستخرج است، منظور از این تمثیل بیان این معنی است که «هرگاه انسان با ناهل اسرار حق را گوید نه تنها قبول نکند و به انکار او همت گمارد، بلکه باشد که خطرات بسیاری زاید» (سجادی، ۱۳۷۶: ۲۲۴). مثال شمع هم به جهت شناساندن افراد ناهل به کار برده شده است. شیخ افراد ناهل را همچون شمع خیس می‌داند که آتش محبت خداوند در دل آنها اثر نکند. در این روایت شیخ معتقد است همچون فرد درگیر بیماری‌های جسمی، سالکان نیز ملزم به داشتن طبیب هستند و در ژرفساخت روایت مقصود همان ادامه مسیر همراه با مرشد است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۲۵).

– فاعل

فاعل، برخلاف بسیاری از داستان‌های سهروردی که راوی است، در اینجا یکی از شخصیت‌های درون روایت یعنی سمندر است: «وقتی سمندری به نزدیک بط رفت...» (همان، ۲۵۴).

– مفعول

مفعول رسیدن به آسایش است که در یک بررسی کلی تقریباً بخش زیادی از اهداف سهروردی را شامل می‌شود (همان).

– فرستنده

دوستی میان سمندر و بط طبیعتاً آن دو را به گذراندن زمانی کنار هم کشانده است.

– گیرنده

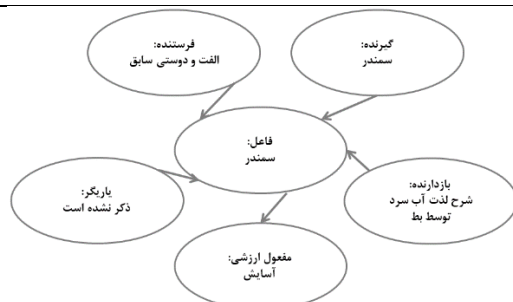
سمندر و بط سودبرندگان اصلی در صورت فعلیت‌یافتن مفعول هستند؛ زیرا آنها از معاشرت با یکدیگر لذت خواهند برد.

– یاریگر

یاریگر ذکر نشده است.

– بازدارنده

عتاب و از خودبی‌خودشدن سمندر بازدارنده‌ای در راه نیل به هدف ارزشی هستند (همان).



الگوی خرده‌روایت اول: سمندر و بط

۴.۳.۲. خرده‌روایت دوم: فرد بیمار دل

داستان درباره فرد بیمار دلی است که به طبیب مراجعه می‌کند و طبیب به او توصیه می‌کند که به صحرا رود و در آنجا به دنبال غذای گرم شب‌تاب بگردد که گیاهی مخصوص است تا شاید از این طریق در نفس او روشنایی پدیدار شود؛ سپس، طبیب از بیمار می‌خواهد که به دریا برود و هنگامی که ماه در آسمان ظاهر شد، منتظر گاو باشد که آن گاو به دلیل خوردن گیاهی، عشق ماه و نفرت از خورشید را در دل خود دارد و او نیز از این گیاه تغذیه می‌کند. در نهایت، طبیب توصیه می‌کند که بیمار به کوه قاف نیز برود تا خانهٔ سیمرغ را بالای درختی بیابد و از میوهٔ آن درخت بخورد و در نتیجهٔ تمام اینها، فرد بیمار دل نه تنها شفا می‌یابد، بلکه خود به مقام طبابت دست خواهد یافت.

در ضمن این روایت، توصیه‌های سلوک طرح می‌شود که کنار گذاشتن تعصبات و اختلافات و ترک تعلقات دنیوی، و توکل (همان، ۲۵۹) از اهم آن موارد است.

– فاعل

قهرمان همان فرد بیمار دل است که به دنبال شفای روح خود، دستورات طبیب را یک‌به‌یک اجرا می‌کند. شاید بتوان گفت در ژرف‌ساخت روایت فرد بیمار دل همان سالک مبتدی است. «بیمار دل را طبیب بگوید که اول تو را نباید رفتن به صحرا...» (همان، ۲۵۶).

– مفعول

رسیدن به آسایش و رهایی از بیماری: اولین چیزی که فرد بیمار دل به دنبال آن است درمان بیماری دل است؛ به‌همین دلیل، به طبیب روح یعنی پیر و مرشد مراجعه کرده است، اما در نهایت مفعول ثانویه‌ای نیز پدید می‌آید و آن رسیدن به مقام طبابت روح است که در نتیجهٔ

گذراندن آن سه مقام است. «بعد از آن به طبیب حاجت نباشد که او خود طبیب شود» (همان، ۲۵۷).

- فرستنده

طبیب است که فرد بیمار دل را به قدم نهادن در سفر فرامی‌خواند. «بیمار دل را طبیب گوید که اول تو را بیاورد رفتن به صحرا...» (همان، ۲۵۶).

- گیرنده

فرد بیمار دل در این ماجرا سودبرنده اصلی است؛ زیرا اوست که در نهایت هم بیماری‌اش شفا می‌یابد و هم به مقام طبابت روح خواهد رسید.

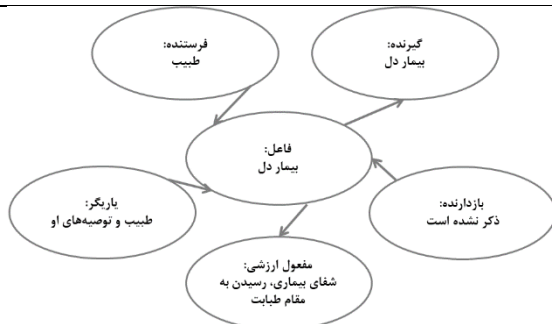
- یاریگر

طبیب در جایگاه کسی که درمان بیمار دل به دست او است، در این خرده‌روایت در نقش یاریگر ظاهر شده است. پرواضح است که در ژرف‌ساخت روایت منظور از طبیب دل همان شیخ و مرشد در مسیر سلوک است. او توصیه‌هایی به بیمار می‌کند که مصداق‌های یاریگری طبیب به‌شمار می‌آیند:

- رفتن به صحرا و خوردن غذای کرم شب‌تاب: در واقع اولین توصیه شیخ به مرید خوردن غذای کرم شب‌تاب در صحرا است و صحرا نیز نماد عالم محسوس است.
- خوردن غذای گاو عاشق: توصیه دیگر طبیب آن است که فرد بیمار غذای گاو عاشق گوهر شب‌افروز را که خود رمزی از ماه است بخورد.
- خوردن میوه درخت منزلگاه سیمرغ: توصیه آخر شیخ یافتن منزلگاه سیمرغ در کوه قاف است. پرواضح است که همه اینها رموزی از مقامات سلوک هستند (همان، ۲۵۶-۲۵۷).

- بازدارنده

در روایت ذکر نشده است.



الگوی خرده‌روایت دوم: فرد بیمار دل

۴.۳.۳. خرده‌روایت سوم: تاجر و کاخ بی‌نظیرش

تاجری قصد کرد که کاخی بی‌نظیر در دنیا بسازد. پس، به‌منظور ساختن کاخ تمام صنعت‌کاران را جمع کرد و تا مراحل نهایی پیش رفت، اما در نهایت، درست قبل از اتمام کار، عزرائیل که قصد جان او را داشت به بالینش آمد. تاجر ابتدا سعی کرد که از او مهلت بگیرد تا تنها هدف زندگی خودش را که ساخته‌شدن کاخ بود ببیند، اما عزرائیل با بیان آنکه نمی‌تواند از دستورات سرپیچی کند و اشاره به آنکه مردن قبل از تمام‌شدن کاخ بهتر از مرگ بلافاصله بعد از دیدن و استفاده‌نکردن از آن است جان او را گرفت.

– فاعل

تاجر در این خرده‌روایت به‌عنوان فاعل و قهرمان ذکر شده است که نماد اهل دنیا است.

– مفعول

تمام تلاش تاجر ساختن کاخی بسیار زیبا بود. «وی را آرزوی آن افتاد که سرایی سازد» (همان، ۲۶۰).

– فرستنده

طمع تاجر به‌منظور داشتن کاخی بسیار زیباتر از طاق کسری و شکیل‌تر از کتاب مانی در نقش فرستنده عمل کرده است. «وی را آرزوی آن افتاد که سرایی سازد هرچه بتکلف‌تر» (همان، ۲۵۹).

– گیرنده

سودبرنده اصلی در این حکایت طبیعتاً تاجر است؛ زیرا او در صورت تحقق یافتن مفعول در نهایت کاخی دارد که از هر بنایی در دنیا زیباتر است.

- یاریگر

صنعتکاران و بناهایی که عمارتی باشکوه برای او ساختند، یاریگران تاجر در مسیر رسیدن به هدفش بودند. «ایشان نیز لایق مزد خویش کار کردند. بنیادی بنهادند و اساسی پدید آوردند هرچه زیباتر...» (همان، ۲۶۰).

- بازدارنده

عزرائیل بازدارنده‌ای است که با گرفتن جان قهرمان، او را از رسیدن به هدفش بازمی‌دارد.



الگوی خرده‌روایت سوم: تاجر و کاخ بی‌نظیرش

۴.۳.۴. خرده‌روایت چهارم: بازرگان و کشتی

داستان دربارهٔ بازرگانی است که در حین یکی از سفرهای تجاری‌اش با کشتی، درگیر طوفانی شدید می‌شود و بر جان و مال خود بیم‌ناک می‌شود؛ زیرا ملوانان به‌منظور سبک‌کردن بار کشتی و به‌سلامت‌گذشتن از طوفان، برخی از کالاها را به درون دریا می‌اندازند. طوفان تمام می‌شود و کشتی به سلامت در ساحل لنگر می‌اندازد، اما بازرگان که در نتیجهٔ این اتفاق رمز عافیت و آسایش حقیقی را یافته است، تمام اموال خود را به دریا می‌اندازد و ترک تعلقات می‌کند. در ضمن این روایت، راوی به نکته‌های دیگری اشاره می‌کند که از جملهٔ آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: نقصان در دنیا رمز کثرت در آخرت است (همان، ۲۶۲)؛ لزوم و اهمیت سماع؛^{۱۸} تمثیل مرغ جان (همان)؛ هشدار شیخ دربارهٔ صوفی‌نماها (همان، ۲۶۶)؛ ذکر بر پیر ملامع‌پوش؛ و پاسخ سؤال نجومی.^{۱۹}

- فاعل

بازرگانی که بسیار مال دارد، فاعل و قهرمان این روایت در روساخت به حساب می‌آید، اما در ژرفساخت روایت بازرگان می‌تواند نمادی از انسان‌هایی باشد که در نعمت بی‌کران الهی غرق‌اند.

- مفعول

رسیدن به آسایش مفعول این داستان است. در انتهای داستان مشخص می‌شود که بازرگان یا نوع انسان به دنبال آسایش و عافیت است و شاید در ابتدا گمان کند این آرامش از طریق گنج و پادشاهی به او خواهد رسید، اما در نهایت درمی‌یابد که رمز آن ترک تعلقات است: «نانی با عافیت بهتر از گنج و پادشاهی» (همان، ۲۶۲).

- فرستنده

تمایل به زندگی در عافیت و حرص مال.

- گیرنده

در نهایت، کسی که به آسایش خواهد رسید همان بازرگان و قهرمان حکایت است که در ژرفساخت نوع انسان است.

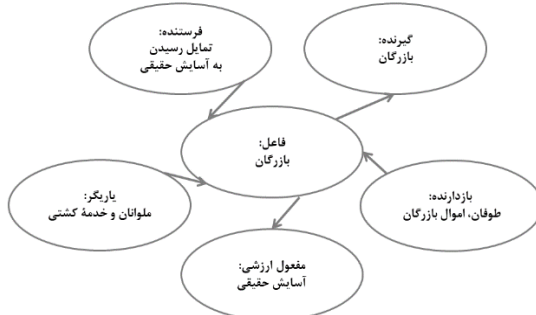
- یاریگر

و خدمه کشتی‌بانان بودند که کشتی را سلامت به ساحل رساندند: «ملاحان آن لنگرها در قعر دریا استوار کردند...» (همان، ۲۶۱).

- بازدارنده

در این روایت دو بازدارنده را می‌توان بازشناخت:

- طوفان، که در کشتی و در جریان سفر بازرگان رخ داد، بازدارنده او در رسیدن به آسایش حاصل از مال فراوان است؛ و همچنین آسایشی را که بازرگان در کشتی داشت برهم زد: «چون کشتی به میان دریا رسید، باد مخالف برآمد و کشتی را در غرقاب انداخت...» (همان).
- اموال بازرگان، که در انتهای داستان بازرگان پی می‌برد بازدارنده او در جریان رسیدن به آسایش حقیقی بوده است. پس اموال را از خود دور می‌کند: «مال ترک کردم تا چون مرا هیچ نماند به کشتی نباید نشستن و تجارت نباید کردن که تجارت به مال کنند...» (همان، ۲۶۲).



الگوی خرده‌روایت چهارم: بازرگان و کشتی

۴. طرح نحوی پی‌رفتها

می‌توان گفت در رساله فی حالة الطفولیه که در ساختار یک طرح کلی و چهار خرده‌روایت شکل گرفته است، عمده پی‌رفتی که بر طرح کلی حاکم بوده و وزنه اصلی روایت را به دوش کشیده، پی‌رفت میثاقی است. اما، باید توجه داشت که هر کدام از روایت‌ها در این رساله دارای ظرفیت‌های سه پی‌رفت میثاقی، اجرایی و انفصالی خواهند بود.

در ابتدای روایت کلان، و در بخش حضور مرید در محضر شیخ، او برخلاف عهدی که همه سالکان در ابتدای ورود به مسیر سلوک بسته‌اند رفتار می‌کند و با زیرپا گذاشتن سنت رازداری، فردی نااهل را با خود همراه می‌کند و سَرّی که تنها خود می‌داند با نااهل در میان می‌گذارد؛ پس با طرد شدن از جانب شیخ و بازماندن از مسیر سلوک تاوان عمل زشت خود را می‌بیند. در این زمان، در روایت کلی، پی‌رفت میثاقی مبنای گره روایت پررنگ‌تر می‌شود؛ این مبنا قرار گرفتن پی‌رفت میثاقی در کنار دیگر پی‌رفتها از آن جهت است که زنجیره میثاقی، در سطح کلان داستان را به هدف و نتیجه هدایت خواهد کرد؛ یعنی:

[از] دیدگاه روش‌شناسی، پی‌رفت پیمانی یا هدفمند مهم‌تر [از دیگر پی‌رفتها] است؛ چراکه نشان می‌دهد وضعیت‌ها در خود نکته مرکزی طرح نیستند، بلکه آنچه ما وضعیت می‌خوانیم، در حکم پذیرش یا ردّ پیمان است (احمدی، ۱۳۷۲: ۱۶۲).

لذا، اگر قهرمان داستان به پیمان خود عمل نکند، شکست می‌خورد و باید تاوان بپردازد. این مبنا قرار گرفتن پی‌رفت میثاقی، در طرح کلی روایت این‌گونه برجسته می‌شود که اگر مرید به عهد خود عمل می‌کرد، نیازی به ملاقات با پیر ملمع‌پوش خانقاه و طرح خرده‌روایت‌ها نبود؛ پس، می‌توان بخش‌های دیگر روایت را پیروهای این پایه اصلی روایت دانست.

همچنین، در خردروایتهای طرح شده، همچون حکایت «سمندر و بط» یا «بیمار دل» و سفر معنوی او و حتی حکایت «تاجر» و تلاش او برای ساختن کاخ و همچنین داستان «بازرگان» و ترک تعلقات دنیایی، پی‌رفت اجرایی پررنگ‌تر و پویاتر ظهور می‌کند؛ زیرا در تمام این روایتهای، فاعل یا قهرمان داستان برای رسیدن به هدف خود در حال جابه‌جایی و انتقال است و در خلال تمام جریان‌ها در معرض انواع آزمون‌ها و ریاضت‌ها قرار می‌گیرد. در ادامه، مرید به‌منظور تعالی و رسیدن به مقامات سلوک، سؤالاتی از شیخ می‌پرسد و شیخ به تمام آنها پاسخ می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، مرید با پرسیدن سؤالات و گرفتن پاسخ خود، حرکتش را از جریان منفی جهل به جریان مثبت دانایی و تحصیل علم پیش می‌برد که با توجه به مبانی نظری، در این بخش‌ها حضور پی‌رفت انفصالی تقویت می‌شود و جان‌باختن تاجر و نرسیدن او به آرزوی حقیقی‌اش مؤید دیگری است تا جریان داستان را درگیر این پی‌رفت نماید. در مجموعه روایتهای سهروردی و مشخصاً رساله فی حالة الطفولية، حضور پررنگ پی‌رفت انفصالی در تمام سؤالات و پاسخ‌های مطرح‌شده میان شیخ و مرید مشاهده می‌شود، اما، همان‌گونه که پیشتر بیان شد، بار روایت و محور اصلی بر دوش پی‌رفت میثاقی است.

پی‌رفت اجرایی	پی‌رفت میثاقی	پی‌رفت انفصالی
جستجوی شیخ در ضمن تلاش برای تحصیل علم توسط مرید، رفتن به مهمانی توسط سمندر به علت الفت و دوستی، آغاز حرکت معنوی بیمار دل طبق توصیه طبیب، تلاش آزمندانه تاجر برای ساختن کاخ، آغاز کردن سفر تجاری به منظور رسیدن به آسایش حقیقی توسط بازرگان	بیمان مرید در جهت رازداری و عدم افشای راز و درعین حال عمل نکردن به آن	پرسیدن سؤالات توسط مرید از شیخ و پاسخ او، گرفتن جان تاجر توسط عزرانیل
نسبت ارتباط شخصیت‌ها فرستنده و گیرنده	نسبت خواست و اشتیاق، نسبت فاعل و مفعول	نسبت بیکار و بازدارنده

نمودار پی‌رفت‌ها در رساله فی حالة الطفولية

۵. نتیجه‌گیری

نتایج تحلیل تقابلی کنشگرها در رساله فی حالة الطفولية در رئوس زیر تبیین‌پذیر است:

۱. این رساله در نمای کلی توانسته است غالب کنشگرها و عناصر داستان را در نقش‌های خود جای دهد. می‌توان گفت الگوی گرماس با انعطاف‌پذیری نسبتاً بالایی توانسته است ساختار این رساله را به‌صورت کامل بازنمایی کند. لذا، می‌توان گفت نقطه قوت رساله فی *حالة الطفولیه* نسبت به دیگر حکایت‌های خلاقه سهروردی، شمول آن در عناصر کنشگر است. البته، باید گفت که در دو روایت «سمندر و بط» و «فرد بیمار دل» دو کنشگر یافت نشد، اما در مجموع، کلیت روایت از منظر گرماسی به‌صورت کامل شکل گرفته است.

۲. این رساله دارای یک طرح کلان و چند خرده‌روایت یا لایه‌های زیرین است که شیوه روایت‌پردازی ویژه سهروردی را تبیین می‌کند. این داستان از طریق روایت‌پردازی لایه‌ای، خواننده را در موقعیت ارجاع و انتقال قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که خواننده در ابتدا با یک طرح کلی مواجه می‌شود و سپس به چهار لایه و خرده‌روایت ارجاع داده می‌شود. این امر برخاسته از ذهنیت فلسفی و ارجاعی سهروردی است که در فرم این‌گونه تجلی می‌کند. از سوی دیگر، نقش پررنگ افلاک نه‌گانه و تبیین لایه‌های آن در دیگر رسایل سهروردی چون *رساله الطیر*، *روزی با جماعت صوفیان و آواز پر جبرئیل* و *باز نمود آن در فی حالة الطفولیه*، به غلبه این نقش افلاک نه‌گانه- به‌منزله عاملی کنشگر در ساخت روایت‌های او اشارت دارد.



الگوی روایت‌پردازی لایه‌ای در رساله فی *حالة الطفولیه*

۳. این رساله در جهت هدف اولیه خود، که همان بیان اندیشه‌های فلسفی سهروردی به‌شکلی نمادین و استعاره‌ای است، با استفاده از ساخت بیرونی و نهان روایت، وفادارانه و موفق عمل کرده است. اما مسئله مهم حضور کنشگران سیال در روند داستانی از منظر گرماس است؛

به گونه‌ای که در جای‌جای این رساله، کنشگران در نقش‌های دیگر حضور می‌یابند؛ یعنی کنشگری در نقش مفعول، در جایگاه فرستنده حضور می‌یابد. این اصل در روایت‌شناسی گرماس تعریف شده و موجه می‌نماید، اما باید توجه داشت که در روایت‌های با مفهوم سلوک و تعالی انسان، این شگرد بیشتر خودنمایی خواهد کرد؛ زیرا راوی به هدفی خواهد رسید که همان تکامل و تعالی خود اوست، یا درنهایت، دریافت‌کننده حقیقی کسی جز او نیست. لذا، مشاهده می‌شود که در این رساله، نقش کنشگرانه فاعل، دریافت‌کننده و هدف متوجه خود راوی خواهد بود.

۴. شیخ اشراق به سنت دیگر رسائل خود و به واسطه اهمیت فوق‌العاده گفت‌وگوها بر محور شیخ و مرید، از پی‌رفت انفصالی در جهت تعریف پیرنگ داستان بهره‌ها برده، اما بار اصلی روایت را برعهده پی‌رفت میثاقی نهاده است. باین‌حال، واضح است که در جریان خرده‌روایت‌ها، حضور پیرنگ پی‌رفت اجرایی در دل طرح اصلی انکارکردنی نیست.

۵. هم‌سویی مفعول / هدف در خرده‌روایت‌ها با مفعول / هدف اصلی در طرح کلی داستان، از نتایج مهم دیگر این پژوهش است؛ زیرا هدف ارزشی این روایت رسیدن به آسایش حقیقی است، چیزی که خواننده هنگام مواجهه با هر خرده‌حکایت در این رساله توقع دارد و تحت عنوان‌های مختلف در هر داستان ظهور می‌یابد. رسیدن به یک الگو در مصداق مفعول‌های ارزشی هر خرده‌روایت و یکسان‌بودن آنها با مفعول روایت کلی، که خود برگرفته از اندیشه‌های اشراقی است، از تحلیل الگوی ساختاری گرماس قابل استنتاج است.

پی‌نوشت

1. Partical Language
2. Vladimir Propp
3. Algirdas Julius Greimas
4. Ferdinand de Saussure
5. Narratology
6. Structural Semantics
7. Agent of Activism
8. Subject
9. Hero
10. Object
11. Sender
12. Receiver
13. Helper

14. Opponent

15. Covenant Chain

16. Executive Chain

17. Detachable Chain

۱۸. در این رساله، سالک سؤالاتی درباره سماع و رقص و دستاافشانی از مرشد خود می‌پرسد و شیخ نیز به تفصیل علت هریک را ذکر می‌کند.

۱۹. مرید از شیخ سؤال می‌کند علت آنکه با وجود اینکه زمین در میان ماه و خورشید قرار گرفته، به چه علت ماه تاریک نیست، شیخ با توصیف افلاک و برج‌ها علت را برای سالک روشن می‌کند.

منابع

آتش‌سودا، محمدعلی؛ و صادقی، سمیرا (۱۳۹۱). ساختار داستان‌های شیخ اشراق براساس الگوی ولادیمیر پراپ. *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. شماره ۲۷: ۱-۲۱.

احمدی، بابک (۱۳۷۲). *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.

اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه.

برتنز، یوهانس ویلهلم (۱۳۸۲). *نظریه ادبی*. ترجمه فرزانه سجودی. تهران: آهنگ دیگر.

پاینده، حسین (۱۳۸۸). *نقد ادبی و دموکراسی*. تهران: نیلوفر.

پورنامداریان، تقی (۱۳۸۹). *عقل سرخ: شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی*. تهران: سخن.

تایسن، لیس (۱۳۹۴). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. ویراسته حسین پاینده. تهران: نگاه امروز/ حکایت قلم نوین.

تقی‌نژاد رودبند، فاطمه (۱۳۹۴). *نقد ساختاری روایت در رساله لغت موران سهروردی*. مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه محقق اردبیلی. ۷۹۴-۸۰۶.

تولان، مایکل. جی (۱۳۸۳). *درآمدی نقادانه‌زبان‌شناختی بر روایت*. ترجمه ابوالفضل حرّی. تهران: بنیاد سینمایی فارابی.

حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۷). *بازخوانی فرمالیستی غزلی از بیدل*. *نقد ادبی*. سال اول. شماره ۲: ۲۹-۳۸.

جعفری، فاطمه (۱۳۸۸). *نقد روایی آثار داستانی شیخ اشراق*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. دانشگاه تربیت مدرس.

جوادی، مهدیه (۱۳۸۹). *تحلیل ساختاری داستان‌های فارسی سهروردی برمبنای شیوه پراپ*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. دانشگاه پیام‌نور تهران.

خالد غفاری، سیدمحمد (۱۳۸۹). *نوجویی در فلسفه سهروردی و گوناگونی تعریف علم در آثار او*. *پژوهشنامه زبان و ادب فارسی* (گوهر گویا). شماره ۱: ۶۹-۹۲.

رضایی، لیلا؛ و قلخانزاد، میثم (۱۳۹۹). بررسی ساختار روایت در رساله فی حقیقه العشق سهروردی.

ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، شماره ۲۲: ۳۳-۵۸.

رضوی، مهدی‌امین (۱۳۷۷). *سهروردی و مکتب اشراق*. ترجمه مجدالدین کیوانی. تهران: مرکز.

ریمون کنان، شلومیت (۱۳۸۷). *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*. ترجمه ابوالفضل حرّی. تهران: نیلوفر.

سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۶). *شرح رسائل فارسی سهروردی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

سجودی، فرزانه (۱۳۸۴). *نشانه‌شناسی و ادبیات*. تهران: فرهنگ کاوش.

سلدن، رمان (۱۳۷۷). *نظریه ادبی و نقد عملی*. ترجمه جلال سخنور و نیما زمانی. تهران: فرزانه‌نگار پیشرو.

سلدن، رمان؛ و ویدوسون، پیتر (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح‌نو.

سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*. ترجمه سیدحسین نصر. تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات*. تهران: سخن.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). *نقد ادبی*. تهران: فردوس.

صادقی حسن‌آبادی، مجید؛ و زارع، فاطمه (۱۳۹۳). *سرّ و مصادیق آن در عرفان با تأکید بر اندیشه*

ابن عربی/ *ادیان و عرفان*، سال چهارم و هفتم. شماره ۲: ۲۶۳-۲۸۱.

صمدی، کلثوم (۱۳۹۰). *سیر تطور و تحول رساله الطیرها در ادب فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد.

دانشگاه تربیت مدرس.

غفاری، محمدخالد (۱۳۸۹). *نوجویی در فلسفه سهروردی و گوناگونی تعریف علم در آثار او*. پژوهشنامه

زبان و ادب فارسی (گوهر گویا). شماره ۱: ۶۹-۹۲.

فتوحی، محمود (۱۳۸۳). *تمثیل؛ ماهیت، اقسام، کارکرد*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه*

خوارزمی، شماره ۴۷-۴۹: ۱۴۱-۱۷۷.

گورین، ویلفرد. ال، و دیگران (۱۳۷۷). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*. ترجمه زهرا میهن‌خواه. تهران: اطلاعات.

مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۵). *دانشنامه نظریه ادبی معاصر*. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگاه.

منصور سیف‌آباد، بهناز (۱۳۸۸). *ریخت‌شناسی داستان‌های فارسی شهاب‌الدین سهروردی*. پایان‌نامه

کارشناسی‌ارشد. دانشگاه الزهراء.

نبی‌لو، علیرضا (۱۳۹۲). *بررسی تقابلی‌های دوگانه در غزل‌های حافظ*. *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه*

خوارزمی، سال بیست‌ویکم. شماره ۷: ۶۹-۹۱.

هارلند، ریچارد (۱۳۸۵). *از افلاطون تا بارت*. ترجمه گروه مترجمان. تهران: چشمه.

هوشنگی، مجید؛ و جعفری، فاطمه (۱۳۹۴). *تحلیل و بررسی رساله عقل سرخ شیخ اشراق براساس*

نظریه روایت تودوروف. *پژوهش‌های ادبی*، شماره ۴۷: ۱۴۹-۱۶۸.

هوشنگی، مجید؛ و حجتی، عارفه (۱۴۰۱). تحلیل تطبیقی الگوی کنشگر در رسائل فارسی سهروردی از منظر گرماس. *ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*. دوره چهاردهم. شماره ۳۰: ۹-۴۳.

Prince, Gerald (2003). *A Dictionary of Narratology*. Lincoln, NE: University of Nebraska press

Hebert, Louis. (2005). *Tools for Text and Image Analysis*, Julie tabler. available at <http://www.signosemio.com>.

References in Persian

Ātashsowdā, Mohammad Ali; & Sādeghi, Samirā (2012). The structure of Sheikh Eshraq's stories based on the model of Viladimir Propp, *Mitho-Mystic Literature*, No 27, Pp 1-21. [In Persian]

Ahmadi, Bābak (1993). *The Text structure and textural interpretation*, Tehrān: Markaz. [In Persian]

Bertens, Hans (2005). *Literary Theory: The Basics*, Translated by Mohammad Abolqāsemi, Tehrān: Māhi. [In Persian]

Fotouhi, Mahmoud (2005). Allegory Nature, Types and Function. *Persian Language and Literature of Khārazmi University*, Vol 13 (47): Pp 139-176. [In Persian]

Guerin, Wilfred Earle Labor, et al (1998). *A Handbook of Critical Approaches to Literature*, Translated by Zahrā Mihankhāh, Tehrān: Ettlāat. [In Persian]

Harland, Richard (2006). *Literary Theory from Plato to Barthes*, Group of translators, Tehrān: Cheshmeh. [In Persian]

Hassanli, Kāvous (2008). A Formalistic Re-reading of a Ghazal of Bidel Dehlavi, *Literary Criticism*, 1 (2): 29-38. [In Persian]

Jafari, Fātemeh (2009). Narrative criticism of Sheikh Ashraq's fictional works, Master's thesis. Tehrān: Tarbiat Modarres University. [In Persian]

Javādi, Mahdieh (2010). Structural analysis of Suhrawardi's Persian stories based on the Propp method, Master's thesis. Tehrān: Payām-e Noor University. [In Persian]

Khāled Ghaffāri, Seyyed Mohammad (2010). Innovation in Sohrevari's Philosophy and Variety of Science Definitions in his Works, *Research on Mystical Literature*, Vo 4, N.1: Pp 69-92. [In Persian]

Makaryk. Irene Rima (2011). *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*, translated by Mehrān Mohājer & Mohammad Nabavi, Tehrān: Āgāh. [In Persian]

- Mansour Seifābād, Behnāz (2008). Morphology of Shahābuddin Suhrawardi's Persian stories, Master's thesis: Tehran: Tarbiat Modarres University. [In Persian]
- Nabiloo, Ali Reza (2013). Evaluation of the Binary Oppositions in the Ghazals of Hafiz, *Persian Language and Literature of Khārazmi University*, 21(74): 69-91 [In Persian]
- Pāyandeh, Hossein (2009). *Literary Criticism and Democracy*, Tehrān: Niloufar. [In Persian]
- Pournāmdāriān, Taqi (2010). *Aghl-e Sorkh: Interpretation and Analysis of Symbolic Fictions of Sohrevari*, Tehrān: Sokhan. [In Persian]
- Razavi, Medi Amin (1998). *Suhrawardi and the School of Illumination*, translated by Majd-Aldin Keivāni, Tehrān: Markaz. [In Persian]
- Rezāei, Leilā; & Ghalkhānbāz, Meysam (2020). A Study on Narrative Structure of Fi Haqiqat al-'Ishq (On the Reality of Love) Treatise by Suhrawardi, *Mystical Literature of Alzahra University*, Vol 12, Issue 22, Pp 33-58. [In Persian]
- Samadi, Kolsoum (2011). The course of development and evolution of Risalat al-Tayrah in Persian Literature. Master's thesis: Tehran: Tarbiat Modarres University. [In Persian]
- Rimmon-Kenan, Shlomith (2008). *Narrative Fiction*, translated by Abolfazl Horri, Tehrān: Niloufar. [In Persian]
- Rowhāni, Masoud; & Enāyati Qādikolae, Mohammad (2017). Binary Oppositions in the Lyrics of Attār Neishāburi. *Persian Language and Literature of Kharazmi University*, 24 (81): 201-221. [In Persian]
- Sajjādi, Jafar (1977). *A Descriptive Writing on Sohrevari's Persian Treatise*, Tehrān: Institute of Islamic Sciences and Culture. [In Persian]
- Sādeqi hassan Ābādi, Majid; & Zāree, Fātemeh (2014). Secret and Its Extensions in Mysticism With emphasis on Ibn 'Arabi, *Religions and Mysticism*, Vol. 47, No. 2: 263- 281. [In Persian]
- Scholes, Robert (2004). *Structuralism in Literature*, translated by Farzāneh Tāheri, Tehrān: Āgāh. [In Persian]
- Selden, Raman (1998). *Practicing Theory and Reading Literature: An Introduction* (Literary Theory), translated by Abbās Mokhber, Tehrān: Farzānegān-e Pishrow. [In Persian]
- Selden, Raman & Peter Widdowson (2005). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*, translated by Abbās Mokhber, Tehrān: Tarh-e Now. [In Persian]

- Shafīee Kadkani, Mohammad Rezā (2012) *Resurrection of words*, Tehrān: Sokhan. [In Persian]
- Shamisā, Syrus (1999). *Literary Criticism*, Tehrān: Ferdows. [In Persian]
- Sohrevardi, Shahāb Al-din (2001). *Collection of works of Sheikh-e Ishrāq*, translated by Hossein Nasr, Tehrān: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
- Sojoudi, Farzān (2005). *Semiotics and Literature*, Tehrān: Kāvosh. [In Persian]
- Taqinejād Roudboneh, Fātemeh (2015). Structural criticism of narrative in "Loqat-e Moran" of Suhrawardi, Collection of articles of the 10th International Conference on the Promotion of Persian Language and Literature, Mohaghegh Ardabili University. Pp 794-806. [In Persian]
- Tyson, Lois (2008). *Critical Theory Today: A User-Friendly Guide*, translated by Māziyār Hosseinzādeh & Fātemeh Hosseini, Edited by Hossein Pāyandeh, Tehrān: Hikāyat-e Ghalam-e Novin. [In Persian]
- Toolan, Michael (2004). *A Critical Linguistic Introduction to the Narrative*, translated by Abolfazl Horri, Tehrān: Fārābi. [In Persian]
- Houshangi, Majid; & Jafari, Fātemeh (2015) Analysis of the treatise "Aqle Sorkh" by Sheikh Eshrāq, based on Todorov's narrative theory, *Literary Research*, Vol 47, Pp 149-168. [In Persian]
- Houshangi, Majid; & Hojjati, Ārefeh (2022) Comparative Analysis of Actantial Model in Suhrawardi's Persian Epistles from the Perspective of Greimas, Vol 14, Issue 30: 9-43 [In Persian]